

تابو را باید شکست!

– باز هم در مورد ضرورت بازبینی مبارزه مسلحانه در شرایط فعلی –

ناصر ایرانیپور

توضیح:

پس از نگارش و انتشار مقاله‌ای تحت عنوان «پژاک، مبارزه مسلحانه و چند پرسش از احزاب کردی» از سوی من، تنی چند از خوانندگان در چند سایت کُردی به اظهارنظر در مورد آن پرداختند که در سطور ذیل به آنها پاسخ داده‌ام. در این توضیح مقدماتی تنها استنتاج کلی خود از واکنشهای تاکنونی را در چند جمله به شکل ذیل با خوانندگان در میان می‌گذارم.

مخاطب اصلی آن مقاله فعالان سیاسی و احزاب کردی بودند که حتی یکی از آنها اظهارنظری ننمود و تاکنون مقاله یا پرسشهای مطروحه در آن را شایسته پاسخگویی و عنایت نیافته‌اند. از قریب ۵۰۰ نفر خواننده «منفرد» در سایت «رینیسانس» و ۱۰۰ نفر در سایت «بۆ رۆژه‌ه‌لات» و تعدادی نامعلوم در سایتهای «رۆژه‌ه‌لات»، «هاوده‌نگ»، «بروسکه» و وبلاگ دکتر صلاح‌الدین خدیو، ۲ نفر نظر مثبت و ۱۰ نفری نیز که اکثریت آنها موضعگیری جانبدارانه به نفع پژاک داشتند نظراتی منفی در باره مقاله بنده ارائه نمودند. مابقی خوانندگان بطور کتبی اظهار نظر ننمودند. دوستانی نیز که در این باره با من بطور شخصی به گفتگو پرداختند، غیر از چند نفر معدود غالباً نظر مساعدی ابراز نداشتند. یکی گفت که همواره با من یک نظر بوده، ولی در این مورد مشخص موافق عقیده من نیست. دیگری گفت که همانطور که در ارتباط با فلان مقاله من به من گفته است، با ۹۹ درصد (!!) نظرات من مخالف است. دوست دیگری گفت که گویا محافل دانشجویی تهران نیز چندان موافق این نظر نبوده‌اند و خودش هم راسیونال موافق است، اما احساساً نه.

البته تقریباً همه اذعان می‌داشتند که مبارزه مسلحانه تأثیرات مخربی بر زندگی سیاسی جامعه کُردی گذاشته است، اما با این وصف حضور نیروهای پیشمرگ را ضروری می‌دانستند، هر چند که می‌گفتند شروع هر گونه نزاع مسلحانه‌ای با دولت ایران در حال حاضر نه ممکن و نه اصولی است. قابل ذکر است که تعداد کسانی که به ابراز عقیده پرداختند و مخالف بازبینی مبارزه مسلحانه بودند، به نسبت کسانی که مقاله نامبرده را مطالعه کرده بودند، بسیار اندک بود و به ۲ درصد هم نمی‌رسید، اما با این حال نتیجه‌گیری کلی من از فضای غالب این بود که دفاع مسلحانه هنوز از محبوبیت قابل ملاحظه‌ای در بین علاقمندان و به ویژه جوانان کُرد و هواداران سازمانهای سیاسی کردستان برخوردار است؛ همه مدافعان این شیوه مبارزه برآنند که سلطه سیاسی راهی دیگر برای کردستان باقی نگذاشته است؛ لذا این موضوع هنوز برای بسیاری تابویی است که نباید شکسته شود و حتی بحث در این باره از سوی آنها با تسلیم‌طلبی مترادف می‌گردد.

بنابراین آن نگرانی که در خود مقاله مطرح کردم، این بار بطور صریحتری مورد تأیید قرار گرفت. کتمان نمی‌کنم که امیدوار بودم، ارزیابی‌ام در این مورد معین اشتباه باشد و مبارزه پارتیزانی از چنان مقبولیتی برخوردار نباشد که متأسفانه بود.

در سطور ذیل خطوط فکری خویش در این ارتباط که در مقاله نامبرده به صورت فشرده مطرح شده بودند، را بازتر نموده و مجدداً به برخی از پرسشها، تبعات و مسائل جانبی آن پرداخته‌ام.

پاسخ به چند سوال و ابهام

— در پاسخ به اظهارات «ژیله‌مو» و «سروه» —

(برای مطالعه متن کامل نظرات آنها به آخر این نوشته مراجعه کنید)

۱. نخست بسیار سپاس که نوشته‌ی مرا مورد عنایت قرار داده‌اید.
۲. انتقاد نموده‌اید که چرا مطلبم را به زبان گُردی نوشته‌ام: مطمئن باشید که اگر دانش زبان کردی‌ام قد می‌داد، این مطلب را که اتفاقاً مطلبی درون گُردی هم است، به گُردی می‌نوشتیم. اما من هم مانند شما از تحصیل به زبان مادری خودم محروم بوده‌ام و همین مسئله باعث شده که نتوانم به زبان گُردی به راحتی زبان فارسی بنویسم. دلیل این امر را هم در درجه‌ی نخست کم استعدادی خودم می‌دانم که زبان نوشتاری مادری خودم را به حد لازم فرانگرفته‌ام و نتیجتاً نمی‌توانم یک تحلیل سیاسی این چینی را به زبان خودم بنویسم. دلیل دوم آن، سلطه‌ی شووینیسیم در ایران بوده که این حق را از مردم ما و دیگر خلقهای غیرفارس ایران گرفته‌اند. لذا ایراد شما را از این لحاظ صددرصد به جا می‌دانم. اما از این انتقاد شما چنین نتیجه می‌گیرم که وضعیت زبان گُردی شما باید بهتر باشد. اگر چنین است به شما به این دلیل تبریک می‌گویم. اما صراحتاً بگویم که اگر قرار باشد، زبان خودم را بد صحبت کنم و از ده کلمه کلامم دو کلمه آن گُردی نباشد، همان بهتر که فارسی صحبت کنم. ارزش و اعتبار زبان مادری‌ام را والاتر از این می‌دانم که به هر نوع که دلم می‌خواهد صحبت کنم. کم نیستند انسانهایی که عنوان «سه‌رۆک» این یا آن حزب گُردی را یدک می‌کشند، اما از ادای دو جمله گُردی درست و حسابی عاجزند (همانطور که چند شب پیش شاهد زنده آن بودیم). همچنین کم نیستند «رهبرانی» که ساعتها در تلویزیون برای بینندگان گُردشان به ترکی (!!)) سخنرانی می‌کنند. شما بر حق از من که نه رهبر هستم و نه مبلغ و نه عضو یک سازمان سیاسی و نه ادعایی دارم، بلکه تنها یک عضو ساده جامعه گُردی می‌باشم و بس، بر حق انتظار دارید که با زبان مادری‌ام مقاله بنویسم و با طعنه می‌فرمائید، حال که گُردی نمی‌دانم، به زبان فارسی پاسخم را می‌دهید. آیا چنین انتظاری را هم از رهبر تشکیلات مورد علاقه‌تان هم که همین دو شب پیش به شیوه چنین فاجعه‌باری از لحاظ مضمون سیاسی و زبان و ادبیات بکار گرفته شده، سخن گفتند و به همین دلیل صدای همه را در آوردند، دارید؟ تاکنون چند مطلب سیاسی و تئوریک از این «سه‌رۆک» خود به کردی، فارسی و غیره ملاحظه نموده‌اید؟ (جای شما باشم، این بحث را ادامه نمی‌دهم. کسی که در خانه شیشه‌ای نشیند، شیشه خانه دیگری را سنگ نیاندازد!)
۳. در ارتباط با تعریف «جنگ مسلحانه» من هم نسخه‌ی از قبل آماده‌ای ندارم، به ویژه اینکه من نیستم که چنین راهی را در پیش گرفته‌ام، من نیستم که در ارتباط با درستی آن باید روشنگری کنم. آنچه می‌دانم این می‌باشد که شیوه‌ی مبارزاتیان نباید تماماً درست بوده باشد. تصور کنید فردا در ایران یک نظام فدرال و دمکراتیک سرکار بیاید. ما هم در کردستان ایالت خود را داشته باشیم. اما کردستان عراق هنوز زیر چکمه‌های فاشیسم قرار داشته باشد و نیروهای گُرد در ستیز با آن. آیا اگر نیروهای کردستان عراق در کردستان ایران پایگاههای نظامی داشته باشند و دولت عراق آنجا را به توپ ببندد، شما بعنوان یک مسئول در کردستان ایران از نیروهای کردستان عراق طلب نخواهید کرد که به عملیات نظامی خود پایان دهند، تا تجربه‌ی فدرالیسم در ایران و کردستان ایران به خطر نیافتد؟ ما کردهای ایران باید بنا را بر این بگذاریم چنانچه حکومت کنونی عراق ثبات یابد (که در آن نیروهای شیعه‌ی طرفدار ایران هم بسیار نیرومند هستند) دیر یا زود جلو حرکت‌های نظامی کردهای ایران را خواهند گرفت. حال چرا خود چاره‌ای برای این بن‌بست نیابیم؟ این بحران را سالهای ۶۶ و ۴۷ نیز داشتیم و دیدیم که چه نتایج فاجعه‌باری ببار آورد. این بن‌بست را باید شکست، آن هم به نحوی که هم مصالح کنونی کردستان عراق در نظر گرفته شود و هم مصالح درازمدت کردستان ایران و ترکیه. ممکن است بخاطر سطح مبارزه و موقعیت آن، این یا آن بخش در زمانی معین اولویت داشته باشد، اما باید همواره مصالح ملی و دراز مدت کردستان در بخشهای دیگر را هم مدنظر داشت. مهمترین فاکتور تعیین‌کننده باید این باشد که مبارزه نباید در این بخشها تعطیل شود. باید مکانیزمی یافت که این امر میسر گردد. این کنه‌ی مطلب من است.
۴. حکومت اسلامی اساساً در ظرفیت و ماهیتش نیست که به خواستهای مردم کردستان پاسخ دهد. لذا چاره‌ی جز ادامه‌ی مبارزه نیست و نمی‌تواند باشد. بحث نه بر سر نفس مبارزه، بلکه بر سر شیوه‌ی مبارزه است. و باید قبول کنیم که مبارزه، تنها مبارزه‌ی

مسلحانه نیست. کمالینکه همه‌ی احزاب کردستانی در عرض ۱۵ سال گذشته هیچ مبارزه و عملیات نظامی نداشته‌اند، با این وصف نمی‌توان گفت که آنها مبارزه را تعطیل نموده‌اند یا (آنطور که «سه‌رۆک» می‌گوید) «خیانت کرده‌اند». آیا می‌توان گفت که آنها تسلیم شده‌اند یا با جمهوری اسلامی گفت و گو کرده‌اند؟ به یقین نه. طبیعی است که نفس مذاکره غلط نیست، اما باید در ارتباط با مذاکره مورد به مورد تصمیم گرفت. جمهوری اسلامی در طول سه دهه‌ی گذشته ثابت نموده که نه اهل مذاکره است، نه مدارا و نه اعطای حق. این نظام بر اساس شووینیسیم، حق‌کشی، ستم ملی، ستم جنسی، ستم طبقاتی، ستم سیاسی، ستم بر جوانان، ستم بر محیط زیست، سرکوب و خشونت و زندان و شکنجه و اعدام بناشده است. لذا با چنین رژیم‌می نمی‌شود کنار آمد، نه با جنگ مسلحانه و نه با مبارزه سیاسی.

۵. با صراحت کامل بگوییم که از نظر من جنگ کردستان بعد از انقلاب اجتناب‌ناپذیر بود. طبیعی است که ما هم آن زمان اشتباهات زیادی را مرتکب شدیم (در سنندج، نقده و چند جای دیگر). اما آتش بیار معرکه جمهوری اسلامی بود. این حکومت از هیچ تلاشی فروگذاری نکرد که جنگ را به مردم و احزاب کردستان تحمیل کند. حقیقتاً ما هم دم به این تله‌ی دشمن دادیم. بنابراین شروع جنگ در کردستان قبل از هر چیز به سیاست‌های جمهوری اسلامی برمی‌گردد و نه به خواست و میل نیروهای سیاسی کردستان. این رژیم به هیچ چیز جز خلع سلاح و تسلیم راضی نبود. اگر علت سرکوب خشن مردم در کردستان، اگر عقب‌ماندگی مردم در کردستان به سازمان‌های سیاسی برمی‌گردد، اعلام جنگ دولت به دیگر نیروهای سیاسی و روشنفکران جامعه به کی برمی‌گردد؟ منتظری و مفتی‌زاده و داریوش فروهر و هزاران هزار زندانی و اعدامی مجاهد، فدائی و حتی توده‌ای هم از حملات حکومت اسلام در ایران در امان نماندند. اکثریت اینها که به این حکومت اعلام جنگ مسلحانه نکرده بودند. با صراحت بگوییم که عکس‌العمل نیروهای سیاسی کردستان در قبال حملات نظامی دولت اسلامی جز دفاع مشروع چیزی نمی‌توانست باشد. البته باید اقرار نمود که این یا آن سازمان و حزب سیاسی اشتباهات بزرگ و کوچکی را نیز مرتکب شده‌اند، برای نمونه آنگاه که تلاش نمودند که تا جایی که ممکن است جنگ را به عقب بیاورند و یا آن زمان که سعی نمودند که در زودترین زمان ممکن از لحاظ نظامی عقب‌نشینی کنند. با همه این احوال جنگ به مردم کردستان تحمیل شد. این رهبران کردستان نبودند که جنگ را «نعمت الهی» خواندند و بر علیه این یا آن خلق فتوای «جهاد» دادند. بنابراین صورت مسئله را وارونه نکنیم. حتی موضوع این نیست که هر جنگ و دفاع مسلحانه‌ای را بطور خودبه‌خودی سرزنش کنم.

۶. بحث من این است که بطور آگاهانه خود به این سمت حرکت نکنیم. نگذاریم که رژیم‌ها این شیوه مبارزه را همیشه به ما تحمیل کنند، کمالینکه نتوانسته‌اند باورهای خود را به ما به زور بقبولانند. تمام تلاش‌های این احزاب برای سعادت من و شماست، برای سعادت انسان‌هاست. لذا مسئله‌ی محوری انسان است. آیا صحیح است که برای سعادت انسان، انسان را قربانی نمود، آن هم آگاهانه؟ باز تأکید می‌کنم؛ اینکه باید مبارزه کرد، صددرصد صحیح است و ضروری. اینکه باید در برخی مواقع حاضر بود فداکاری نمود و جان خود را برای سعادت مردم داد، این هم درست است. برخی مواقع مرگ یک نفر خود یک تحول ایجاد می‌کند. برای نمونه مرگ قاضی محمد در بعد طولانی مدت جانها به جنبش کردستان بخشید. در برخی مواقع هم که شما بعنوان یک مبارز به گیر دژخیمان می‌افتید، شرافتمندانه از باورهای خود دفاع می‌کنید که چیزی را بزرگتر از آن نمی‌دانم. بنابراین بحث من تنها ارسال نیروی نظامی و درگیر شدن آگاهانه با نیروهای نظامی دولتی است که صحیح نمی‌دانم، آن هم در این شرایط معین.

۷. در ارتباط با پژاک و پ.ک.ک هم بگوییم که کاری که این دو حزب می‌کنند را من نیز دفاع می‌دانم. این دفاع باید باشد و جای افتخار هم است که ما چنین انسان‌های شریف و آزاده و جان بر کفی در کردستان داریم. اما باز برای این دوستان جوان و شریف تکرار می‌کنم که دفاع اشکال مختلف دارد. این دفاع صرفاً نمی‌تواند مسلحانه باشد. شما به درستی به نسبت مردم خودتان احساس مسئولیت می‌کنید. من هم در برابر جان شما عزیزان احساس مسئولیت می‌کنم. من هم نمی‌توانم آرام و بی‌تفاوت باشم، چنانچه می‌بینم دسته دسته از جوانهای ما به کام نیستی می‌روند و خونشان بدست رژیم‌های شووینستی و ضددمکراتیک ایران و ترکیه به روی زمین ریخته می‌شود. هر یک از این جوانان شهید می‌توانستند یک کادر و رهبر برجسته همین حزب بشوند و در بسیاری از عرصه‌های دیگر در امر مبارزه برای نیکبختی مردمشان کارساز و مفید باشند. اما مبارزه‌ی مسلحانه این فرصت را از آنها می‌گیرد و این سیری است، شیوه‌ای است که تاکنون همه‌ی احزاب کردی در کردستان ایران طی نموده‌اند و من بالشخصه آن را موفقیت‌آمیز تلقی نمی‌نمایم.

۸. وانگهی، نمی‌دانم چنانچه این شیوه‌ی مبارزه تاکنون درست بوده، چه ضرورتی دارد که احزابی دیگر تقریباً با هم اهداف و برنامه‌ی سیاسی و با همان شیوه‌ی مبارزاتی تاسیس شوند؟ معمولاً احزاب سیاسی جدید که بوجود می‌آیند، بر اساس برنامه‌ی

جدید یا دست کم با تاکتیک مبارزاتی جدید بوجود می‌آیند. خوب اگر راه پیموده شده درست بوده، چه نیازی به تشکلهای دیگر با همین برنامه و افق سیاسی داریم؟

۹. به هر حال، همه‌ی این مبارزین چه در پژاک، چه در پ.ک.ک.ک. و چه در دیگر احزاب سیاسی کردستان ایران اندیشه‌ای جز رهایی مردمشان ندارند. وظیفه‌ی هر گُرد شریف و مبارزی است که آنها را مورد حمایت قرار دهد. اما این بدین معنی نیست که آنها مصون از اشتباه و مبری از اعمال انتقادآمیز هستند. اصولاً یکی از پرنسیپهای کار حزبی "انتقاد و انتقاد از خود" است. خود احزاب از جمله برای اینکه در جامعه انتقاد ممکن شود، مبارزه می‌کنند. خوب چنانچه چنین است، انتقاد از احزاب هم - صرف نظر از اینکه چه نظری در مورد درستی یا نادرستی آنها داشته باشیم - باید امری بدیهی باشد. هر انتقاد یا پرسشی را نباید به حساب خصومت یا غرض‌ورزی گذاشت. هر کسی را که انتقادی داشت، منتسب به حکومت اسلامی و خائن به خون شهیدان و سازش با حکومت اسلام در ایران و از این دست نکنید. ممکن است که این فرهنگ مستبدانه فردا یقئاً شما را هم بگیرد، اگر به چیزی انتقاد داشته باشید. بیایید دنیا را سفید یا سیاه نبینیم. ثابت کنیم که از فرهنگ سیاسی بالا که انتقاد و بحث و جدل از ملزومات آن است، برخورداریم. احزاب سیاسی، خوب و بدشان، سرمایه‌ی ما هستند. اما همانطور که مستحضر هستید، خود سرمایه هم غیرقابل انتقاد نیست.

۱۰. یادآور شوم که من پرسشهایی را در ارتباط با درستی یا اشتباهی جنگ مسلحانه الف) به طور کلی و ب) در شرایط مشخص کنونی مطرح ساخته‌ام. ای کاش این عزیزان به آنها می‌پرداختند و تلاش می‌نمودند پاسخهایی را به آنها بدهند، تا اگر من در اشتباه هستم، به اشتباه خود پی ببرم و بیش از این به کژراهه نروم.

در سایت «رینیسانس»:

ژبله موو له روژه لات

با سلام

اولاً نمی‌دانم چرا مطالبتان را به زبان کردی ننوشته‌اید با در نظر داشتن اینکه شما کردی بلد نباشید به زبان فارسی مطالبی بعرض میرسد:

۱. نظر خود شما در باره مبارزه مسلحانه و تعریف آن کدام است آیا دفاع از خود در برابر درندگان و ضد بشرها قابل تکوهش میباشد ما که هرچه در کردستان دیده ایم دفاع از خود بوده است
 - ۲- دولت ایران در برابر قدرت بزرگی مثل آمریکا و افکار عمومی دنیا حرف شنوئی ندارد و به آنها اهمیتی نمی‌دهد و با نام اسلام تمامی جنایات ضد بشری و ضد اخلاقی را مرتکب می‌شود حالا میخواهید به حرفهای یک حزب مخالف گوش دهید؟
 - ۴- یک ضرب المثل فارسی "انسان عاقل از یک سوراخ دو بار مار آنرا نمی‌گذرد" نتیجه مذاکره و مبارزه مسالمت آمیز بزرگمرد کرد دکتر قاسملو با ضد انسانها چی شد؟ ۴- آیا به نظر شما جان انسانها چه مقدار ارزش دارد و اصلاً انسان برای چی و به چه هدفی زندگی میکند که شما فرموده‌اید بخاطر آرمانهای بزرگ هم نباید از جان گذشت؟
- و بسیار پرسش دیگر

سروه از پیرانشهر

دشمنی نویسنده با شهیدان و حرکت آزادیخواهانه‌ی پژاک کاملاً آشکار است. اگر راه حلی به جز دفاع مشروع برای کردها دارند بفرمایند تا ما هم استفاده کنیم.

نویسنده مطلب خود را عاقلتر از صدها و هزاران کادر و عضو فدایی پژاک و پ.ک.ک. دانسته و آنها را کسانی میدانند که برای تبلیغ کوچک حاضرند جان خود را بدهند!!!

واقعا که تحلیلتان کاملاً آبکی و سطحی و از روی غرض میباشد.

در ثانی ناصر خان از جوانان کرد میخواهند که به جای پیوستن به پژاک به منزل بازگشته و به جای دفاع از خود و خلقشان تفنگ را کنار گذاشته و تسلیم شوند. و این البته در فلسفه‌ی پ.ک.ک. و پژاک جایی ندارد و خوابیست که دشمنان خلق کرد و آزادی و ناصر خانها مبینند و هرگز نیز به واقعیت نخواهد پیوست، چرا که به قول معروف هر جا که خون گریلا ریخته شود، گریلا ی آپوئیست آنجا را فتح کرده است...

سلام بر شهدای پژاک و پ.ک.ک. : دلخواز، دلبرین، چالاک، خوشمیر، زیلان، عاکف، سیروان، بروسک، مانی و هزاران شهید دیگر که مقاومت را بر تسلیمیت ترجیح داده و این است زندگی شرافتمند برای یک سرباز ماد...

سلام بر آپو برای ایجاد شخصیتهای پولادین در شمال و غرب و شرق کردستان

در راه دستیابی مشترک به حقیقت

— پاسخ به آقای رسول عنایتی —

(برای مطالعه متن کامل نظرات آقای عنایتی به آخر این نوشته مراجعه کنید)

ابتدا بگویم که نقد ایشان را بسیار مفید و سازنده می‌دانم، هم از لحاظ کلام برگزیده شده و هم از لحاظ مضمونی. جای خوشحالی و تأمل است که ایشان تصویر «سیاه یا سفید»ی را از رویدادها ارائه نموده‌اند، پاسخ ساده «آری یا نه» را نداده‌اند. تحلیل ایشان از نظر من بسیار رئالیستی، غیرافراطی و از موضع منافع ملی کردستان است. به همین جهت من با ۸۰ - ۹۰ درصد اظهارات و مواضع ایشان موافق هستم.

تلاش من تنها معطوف به این است که فعالین و تلاشگران خودمان را متوجه این قضیه سازم که ما متأسفانه اگر نه تمام، اما بیشتر هم و غم، بخش بزرگی از ذهنیت و عملکرد خود را روی یک جنبه مبارزه که تازه «تحمیلی» هم است، متمرکز نموده‌ایم. و این را مضر به حال مردم و جنبش می‌دانم. هر چند خود موافق ارتش، جنگ و درگیری مسلحانه نیستم، اما می‌دانم که من تنها یک طرفه قضیه هستم و کارکرد و عکس‌العمل من همچنین بستگی به طرف مقابلم دارد. جنبش کردستان، یک مبارزه رهائی‌بخش ملی و دمکراتیک و صددرصد برحق است. متأسفانه مبارزه و یا بهتر بگویم دفاع مسلحانه هم همیشه و در همه حال اجتناب‌ناپذیر نبوده است.

بن بست‌ی که در کردستان ایران و ترکیه و سوریه است را در درجه نخست به ساختارهای سیاسی مستبدانه، شویونیستی و بخشاً فاشیستی این دولتها مرتبط می‌دانم. عقب نگه داشتن مناطق کردنشین در این کشورها را قبل از اینکه به مبارزه‌ی مسلحانه برگردانم، به این سیاستها و ساختارها برمی‌گردانم. بنابراین من جزو آن دسته‌ای نیستم که توحش این دولتها را گردن‌گرد و احزاب‌گردی می‌اندازند، اما همچنین جزو آن دسته‌ای نیز نیستم که با گفتن حقایقی چون «در این کشورها دیکتاتوری است و فرصت مبارزه سیاسی نیست و راهی برایمان باقی نمانده است» تقریباً همه عرصه‌های دیگر مبارزه را تعطیل نموده‌اند و یا عملاً کم‌بها داده‌اند و تنها به پرورش کادر نظامی و پیشه‌کردن «سیاست انتظار» که شما برحق به آن انتقاد می‌کنید، پرداخته‌اند.

من می‌گویم که دیگر نباید به این رژیمها اجازه داد، هر نوع شیوه دفاعی را که دلشان خواست، به ما تحمیل کنند. ارزش و تأثیر رویارویی و مبارزه سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیک را کم ارزیابی نکنیم. مبارزه لایلا زاناها، رؤیا طلوعی‌ها، کیودونداها، محمود صالحی‌ها و هزاران فعال و تلاشگر مدنی و دانشجویی و کارگری و فرهنگی، مبارزه جمعیت‌های غیردولتی - غیرانتفاعی (NGO) و به ویژه انجمن‌های حقوق بشری در ترکیه و ایران و مطبوعات‌گردی داخل را کم بها ندهیم.

من می‌گویم که به کار فکری و سیاسی به اندازه کافی پرداخته‌ایم و برای همین هم چند شخصیت و سخن‌ور توانمند‌گرد در سطح این کشورها و در سطح بین‌المللی نداریم. آیا کسی است که نوع سخن و استدلال و کلام و پاسخ‌دهی دوست عزیز و گرانمایه من، کاک حاجی (مهندس حاجی احمدی) در تلویزیون «رؤژ» یا صدای آمریکا و به ویژه در برنامه «مونیتور» شبکه اول تلویزیون آلمان آزارش نداده باشد و خشمگین نشده باشد. آیا همه اینها نشانگر این نیست که ما چهار کادر مطبوعاتی و رسانه‌ای پرنفوذ پرورده نکرده‌ام؟

اینها تقریباً تمام مطلب و دغدغه و دل‌مشغولی و نگرانی و انتقاد من است که تصور می‌کنم شما با آن مخالف نباشید. مطلق‌گرایی پیشه نمی‌کنم و می‌دانم که حقیقت بغرنج‌تر و همه‌جانبه‌تر از آن است که من بتوانم آن را در چند جمله بیان کنم. حقیقت در همین بحث‌های خلاق است که زاده می‌شود.

با عرض ادب فراوان و درود بیکران به همه غمخواران جنبش ملی - دمکراتیک کردستان

۱۸ سپتامبر ۲۰۰۷

آیا برای پژاک راه حلی بجز مبارزه مسلحانه وجود دارد؟

نظراتی در مورد نوشته آقای ناصر ایرانپور

رسول عنایتی

ما در خاورمیانه شاهد تحولات بسیار عظیمی هستیم. که این تحولات می‌تواند تمام عرصه‌های زندگانی انسانی در این منطقه را از سیر کنونی خویش خارج گرداند. ایران و مسئله دستیابی به انرژی اتمی ترکیه و تطابق دادن سیستم اقتصادی، فرهنگی ... و با اروپا و درخواست ورود به اتحادیه اروپا و بخصوص عراق که تا دیروز به جز دیکتاتوری و نظامی‌گرایی در آن چیز دیگری نمایان نبود، هم اکنون تحولات عظیمی در آن بوقوع پیوسته. مسایل مطرح گردیده از لحاظ پیشرفت در منطقه اهمیت بسزایی دارند. هم می‌توانند نقش آفریننده یک زندگی خوب، مسالمت‌آمیز برای خلق‌ها و هم تشدید جنگ و درگیری‌ها هم باشند. چون به نظر نمی‌رسد که با دارا بودن یک ذهنیت تئوکراتیک حاکم در جمهوری اسلامی بتوان از نیروی انرژی اتمی در کارهای خیرخواهانه استفاده کرد و یا ترکیه‌ای که خواهان اروپایی گردیدن است با ذهنیتی فاشیستی رد و طرد ملت کرد و با شعار فاشیستی: «یک ترک، بدل یک جهان است» بتوانند، مشکلات کنونی خویش را به شیوه‌ای مسالمت‌آمیزانه حل گردانند. حال مسئله کردها مسئله بسیار متفاوت‌تری است که نمی‌توان آن را به چند دهه گذشته مربوط ساخت و مسئله فراتر از این‌هاست و در کل، قرن‌هاست که خلق کرد از طرف حکومت‌ها و دولت‌های همجوار خود همچون یک ملت رد می‌گردد و با هرگونه آسیمبلاسیون، ژینوساید، و در این اواخر اتوآسیمبلاسیون را بر آن تحمیل می‌گردانند و این در حالیست که ما در سطح سیاسی، سیاستمداران کرد در رده رئیس‌جمهور و رهبر حکومت اقلیم کردستان و ده‌ها جناح چپ، سوسیالیست، سوسیال دیموکرات، اسلامگرا و ... داریم و تا حال مبنای و منافع سیاسیمان مشخص نیست و در این اواخر هم خبر آغاز دوباره کمربند عربی در سوریه و بیرون راندن هزاران کرد از خانه و کاشانه و جابجایی عرب‌ها به این منطقه کردنشین و سکوت دوباره جهانیان استدلالی بسیار شفاف درباره اعمال دوباره سیاست‌های انکار و امحا بر روی کردها می‌باشد. مسئله کردها در ترکیه که روز به روز عمیق‌تر می‌گردد و تغییرات اخیر بوجود آمده بوسیله انتخابات پارلمانی، با وجود اینکه DTP توانست همچون یک گروه کرد در پارلمان تشکیل دهد و برای دفاع از حقوق کردها در ترکیه بتواند در مجلس حضور یابد. اما دوباره می‌بینیم که هیچ‌گونه تغییری در سیاست‌های اتحادگردیده قبلی دولت در برابر کردها روی نداده و همچنان ارتش به طرز وحشیانه‌ای به عملیات‌های خود ادامه می‌دهد و سیاستمداران جمهوری ترکیه هم در روند عملکردهای قبلی دولت در برابر کردها را ادامه می‌دهد و برنامه نابودی خلق کرد بصورتی آشکار، این بار با حمله و دستگیری شهردارهای کرد کردستان ترکیه و همچنان حمله به نماینده‌های DTP ادامه دارد.

در بحث بالا ما به روند تغییرات کنونی دولت‌های حاکم بر کردستان اشاره کردیم، اما این پیشرفت‌ها و تغییر و تحولات اخیر از لحاظ مدیریت دولتی بخصوص در عراق و وارد شدن آمریکایی‌ها به منطقه، باعث هیچ‌گونه تغییری در روند سیاست‌های انکار و امحا در برابر خلق کردنگشته‌اند. در اینجا سئوالی مطرح می‌گردد؛ آیا در جهان کنونی که در حال تغییر و تحولات عظیمی از هر لحاظ می‌باشد نقش احزاب کردی برای تغییر سیاست دولت‌های حاکم بر کردستان چه می‌تواند باشد؟

راهکارهای این ۱۵ سال گذشته بعضی از احزاب همچون گفته‌های برادرمان، ناصر ایرانپور که آن را «خویشنداری» نام نهاده‌اند، چقدر می‌تواند در تغییر یاحتی رفرمیزه کردن سیاست امحا و انکار را برای کردها به ارمغان بیاورد؟ تا حال که این گونه سیاست‌ها توانایی ایجاد کوچکترین تغییری سیاسی، فرهنگی، اقتصادی را در کردستان دربر نداشته و این دولت‌ها همچنان سیاست‌های انکار و امحا را همچون پروژه‌ای در برای کردها بکار می‌برند آیا برای تغییر نمودن این پروژه‌ها نباید این احزاب دارای ایستار دیگر باشند و از حالت کنونی خود که نمی‌توان آن را «خویشنداری» نامید، بلکه می‌توان آن را همچون سیاست «انتظار» نام نهاد دست بردارند. پس اینجاست که می‌توان به راهکارهای دیگری در این مورد اشاره کرد و یکی از این موارد هم مبارزه مسلحانه می‌باشد.

من به هیچ وجه خواهان درگیری‌های نظامی به هر شیوه‌ای که باشد نیستم!!! این یکی از مقوله‌هایی است که باید تجزیه و تحلیل گردد. البته که شدت گرفتن جنگ‌های چریکی بر خورده‌های نظامیان دو دولت و یا چند دولت بدون مبدأ نمی‌باشند و به تمامی نمی‌توان آنرا رد کرد. جنگ‌های مسلحانه‌ای که تا حال از طرف پیشمرگ‌ها و گریلاها در کردستان، چریک در مناطق آمریکای لاتین و جنگ‌های رهایی ملی در بخش عظیمی از جهان را نمی‌توان جنگ‌هایی نامید که به تمامی تنها به بی‌ثباتی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را در جهان و یا منطقه‌ای تحمیل کرده‌اند. تمام این جنگ‌های مسلحانه بخصوص جنگ‌های رهایی ملی، جنگ‌هایی بوده‌اند که در اثر رد هویت ملی و تحمیل استبداد توسط استعمارگران صورت گرفته است.

در این مورد ما می‌توانیم به بعضی از انقلابیون که بیشتر وقتشان را صرف مبارزه مسلحانه نموده‌اند اشاره کنیم که آن‌ها هم موقیبتی بهتر از کردستان را دارا نبوده‌اند که یکی از ستاره‌های درخشان این راهکارها چه‌گواری آرژانتینی و مشارکت بسیار داوطلبانه وی در جنگ رهایی ملی کوبا و بولیوی اشاره نمود. آیا جنگ‌های مسلحانه در کوبا، ویتنام، آنگولا، بولیوی، الجزایر و کردستان را نمی‌توان راهکار باقی ماند، برای این انقلابیها قلم زد؟ آیا اگر در کوبا، بولیوی، ویتنام، الجزایر و کردستان وضعیت برای راه‌حلهای دیموکراتیک، سندیکا، شورا و هر آنچه که آقای ناصر ایرانپور بحث نموده‌اند، اگر موجود بود مبارزه مسلحانه لزومی داشت؟ لذا موجود نبودن راهکاری مسالمت‌آمیز، راهکار دیگر که همان مبارزه مسلحانه می‌باشد را به زور به این احزاب تحمیل می‌گردانند. این راهکار هم برای نابودی طرف مقابل نمی‌باشد بلکه برای تحمیل

مذاکرات و راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز انجام می‌گردد. در همین مورد بسیاری از انقلابیون و یا سیاستمداران این ایده را آرایه نموده‌اند که جنگ مسلحانه مرحله دوم سیاست می‌باشد که در زمانی روی خواهد داد که دیگر راهکارهای سیاسی به بن‌بست رسیده باشند. آیا برای PJAK راهکار اول جایگاهی برای گفتگو دارد؟ البته که جمهوری اسلامی ایران به هیچ وجه راهکارهای سیاسی_دیپلماتیک را در مورد مخالفان، بکار نمی‌برد. مگر در یک شرایط، که آن هم مگر در یک برنامه از پیش طرح گردیده‌ای به اسم "تور" و یا در همین مورد آقای ناصر ایران‌پور پرسش‌های بسیار فراوانی مطرح گردیده است، بخصوص شدت مبارزه‌های مسلحانه کردها بعد از انقلاب ۵۷ در ایران و من نمی‌دانم کردها در مقابل مردی همچون خلخال که خود را انقلابی ساده، پاک و بی‌آلایش ایران می‌دانست !!! چه می‌توانستند بکنند؟ بجز مبارزه مسلحانه و البته که شروع مبارزات مسلحانه راهکاریست که باید همگام با کارهای دیگر در برنامه ریزی سیاسی_عملی احزاب جای می‌گرفت که متأسفانه احزاب کردی در ایران هیچ یک از راهکارها را همپای راهکار دیگر بکار نبرده‌اند و نه از مبارزات مسلحانه، نه از دیپلماسی و نه از حرکت‌های خلق استفاده آنچنانی نموده‌اند که در کل هم می‌توان تنش‌های اخیر این احزاب را متأثر از این روند یک بعد گرای دید. احزاب ایرانی نه قابلیت استفاده از پاسیفیست را و نه استفاده از تاکتیک‌های دیگر جنبش مربوط به خلق را در خود برجسته نکرده‌اند و این هم در به چالش انداختن خود این احزاب کمک‌های فراوانی نموده است و اما هرگز نباید مسئله‌ای را از خاطر زدود که جنگ‌های مسلحانه کرد در عراق و جنبش خروشان مردمی راه را بر ترک صدام از کردستان نمود و دستاوردهای امروز جنوب کردستان، دستاورد همین کلاشینکف‌ها می‌باشد که بعضی آنرا نادیده گرفته و به قیام جاش‌ها نسبت دهند و یا آیا اگر در سال ۱۹۸۴ جنگ‌های چریکی PKK در شمال کردستان به انجام نمی‌گرفت تا حال کردی باقی می‌ماند که در این بخش از کردستان به مادر خود بگوید "دایه"، تا چه رسد به امروز که DTP توانست با ۲۰ تن از اعضای خود وارد پارلمان ترکیه گردند. مسئله در کردستان تنها از یک استعمار حکومتی، اقتصادی نیست، آنچه مطرح است نابودی بک خاق است. ژینوسایدهای ترکیه همچون کوچ‌های اجباری ۵ هزار روستا، انقال و بمب‌های شیمیایی در حلبچه و سردشت توسط عراق، بر روی هزارها تن از کردها آیا راه دیگری هم برای انتخاب پیش رویمان میگذارد. آیا این حوادث نشانه‌گر از وجود راهی دیگر را هم میدهد؟

من به هیچ وجه استراتژی انتظار بعضی از احزاب رانه راهکاری انقلابی و نه به سود کردها می‌بینم که سیاست "انتظار" را می‌توان تکراری ایده‌نالیستی نامید که برگرفته از دین اسلام و انتظار فرا رسیدن ظهور مهدی زمان تطبیق داد که امروزه هم مهدی بعضی از احزاب کردی ایالت متحده آمریکا می‌باشد.

تئوری حفاظت از دستاوردهای جنوب کردستان را نباید فرمولی برای نابودی خلق کرد در سه پارچه دیگر تبدیل نمود. فرمول‌بندی سیاسی این تئوری احساسی، سال‌هاست که باعث انهدام مبارزه انقلابیگری در شرق کردستان شده. اما بلعکس آن مبارزه مسلحانه PKK، آیا در پیشرفت و استحکام سیاست‌های کردها در جنوب کردستان به طرزی انکارناپذیر، تأثیرگذار نبود؟ البته که تأثیرات فراوانی را ایجاد نمود و خواهد نمود. راهکار سیاسی پاسیفیست را نمی‌توان در برابر ژینوساید، انقال، بمب‌های شیمیایی بکار برد و جنگ‌هایی را که احزاب کرد در کل کردستان چقدر هم دارای راهکارهای صرف تأکید بر مبارزه مسلحانه بوده، یا دارای شیوه‌های نظامی برجسته‌ای نبود را نمی‌توان رد کرد. اما دستاوردهای کنونی جنوب کردستان، جزو دستاوردهای ملی کردها باید محسوب گردد نه لانه خاموشی انقلاب در بخش‌های دیگر. اما تا حال این دستاوردها به هیچ وجه نتوانسته در شکوفایی هر چه بیشتر روند مبارزات سیاسی، دیپلماتیک و حتی فرهنگی، اقتصادی گردد که آن‌هم مقوله‌ای است که احتیاج به تجزیه و تحلیلی دارد. اما ما در کانال بعضی از این احزاب و بخصوص ROJ-TV بارها این‌را از زبان فرماندهان PKK و PJAK شنیده‌ایم که می‌گویند: دستاوردهای جنوب کردستان دستاوردهای ملی ما می‌باشند و برای حفاظت از آن هر آنچه که لازم باشد به انجام خواهیم رساند و حال مسئله اخیر بمباران مناطق مرزی ایران و عراق تا چه حدی به فعالیت PJAK مربوط می‌باشد را هم می‌دانند، یعنی بمباران خاتین، هولیر را هم آیا می‌توان به فعالیت‌های PJAK ربط داد؟ آیا دستگیری روزنامه‌نگاران، اعدام، سنگسار و بسیاری از موارد دیگر که از طرف ایران به انجام می‌رسد را هم می‌توان به قباله مبارزه مسلحانه آن‌هم به شیوه "دفاع مشروع" PJAK گذاشت؟

در اینجا من پراکتیک سیاسی، نظامی و یا راهکارهای احزاب PKK و PJAK را نمی‌توانم راهکارهای ضد انسانی و یا تحمیل بر خلق کرد و یا تشنج و آشوب‌طلبی بنامم و این گفت‌ها را حمل بر ارزیابیهای کورکورانه و متعصب فردی و یا حزب‌گرای صرف می‌دانم. دستاوردهای جنوب کردستان، استراتژی "انتظار"، و تاکتیک "کامپ‌نشینی" حفاظت نمی‌گردد. بلکه موج خروشان فعالیت‌های سیاسی، نظامی احزاب کردی در بخش‌های دیگر میتواند تضمین فردای این دستاوردها را باشد.

PJAK هیچ وقت دارای مبدای همچون انتقاد و خود انتقادی نبود» را همچون یک ناآگاهی فردی در میان نوشته‌های بعضی از روشنفکران و متفکران کرد می‌بینم. چون اگر PJAK را همعین حزبی پیرو خط‌مشی ایدئولوژیکی عبدالله اوجلان بنگریم که در کتاب‌هایش به تحلیل تمام افکار، راهکارهای خود در رهبریت PKK اشاره و خودانتقادی نمود است. که در تاریخ انقلابیون نمونه آن را اندک می‌بینیم که برای درک این مسئله می‌توان کتاب دفاع از یک خلق ایشان را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد تا مسئله بتواند بخوبی درک گردد.

آقای ناصر ایران‌پور مقوله‌های بسیار را در نوشته خود مورد سوال قرار داده بودند. که البته من به هیچ وجه خواهان و یا حتی توانایی چنین تحلیلات گسترده‌ای را در خود ندیدم و لذا در مقوله‌های طرح گردیده در بالا خواستار آرایه افکار شخصی خویش همچون یک فرد کرد بوده‌ام و یکی از انتقادهایی را هم که می‌توانم از نوشته برادرمان داشته باشم این‌است که بکار گرفتن اسلوب رکیک و استفاده از کلمه‌های چپروری کودکانه و امثال آن را در شانه یک فرد تحلیلی‌گر اوضاع سیاسی آن‌هم با این همه پرسش نمی‌بینم.

من هم در آخر مقاله خود انتظار انتقادهای پر فایده تمام خوانندگان این مقوله را دارم.

انتقاد از پژاک و ارتباط آن با «تسلیم طلبی»

— در پاسخ به اظهارات آقای «هیوا» —

(برای مطالعه متن کامل نظرات آقای «هیوا» به آخر این نوشته مراجعه کنید)

یکی از مشکلاتی که جنبش ما در کردستان و ایران همواره با آن دست به گریبان بوده است، انقطاع و عدم ارتباط و مراوده بین نسلهای فعال و سیاسی می باشد. در پس دوره طغیانی، دوره رکود و سکوت می آید و در پی این سکوت و رکود، باز طغیان و عصیان. در این طغیانها نسلهای تازه ای به میدان می آیند، بدون اینکه توشه نسلهای پیش از خود را در کوله بار خود داشته باشند. لذا تجارب سیاسی نسلهای پیشین به نسلهای بعدی منتقل نگردیده و اشتباهات پیشین باز تکرار می شوند، همانطور که اکنون می بینیم، با همان معضلاتی روبرو هستیم که دقیقاً چهل سال قبل هنگام حرکت نظامی معینی - شریف زاده و ملا آواره در ایران و «جنبش بارزانی ها» در عراق با آن روبرو بودیم.

آیا فعالان آن زمان ما درسی از آن آزمون گرفتند که پیشروان امروز ما بتوانند آنها را در هنگام اتخاذ سیاستها و گزینش راهها و تبیین تاکتیکهایشان مورد توجه قرار دهند؟ این کدام درس است؟ به نظر می رسد که پاسخ چنین باشد: جنبش ملی - دموکراتیک مردم کردستان ایران تنها زمانی قادر و جایز است، در مبارزه شان بر علیه دولت مرکزی ایران از خاک کردستان عراق بعنوان «پشت جبهه» خود بهره گیرد که در عراق حکومتی مستبد و در جنگ با آمالها و منافع گردد در کردستان عراق بر سر قدرت باشد و در عین حال سر خصومت با دولت ایران داشته باشد. بدین معنی که این مهم (بهره گیری از خاک کردستان عراق توسط احزاب کردستان ایران) در هنگام بالندگی جنبش در آن خطه و به ویژه در زمان تحقق حاکمیت گردد در آن میسر نیست. در حال حاضر با چنین شرایطی روبرو هستیم.

خوب، اکنون که امکانات «پشت جبهه»، لازمه هر نبرد مسلحانه ای با دولت مرکزی ایران، وجود ندارد، چه باید کرد؟ طبیعی است که ارسال تمام نیروهای پیشمرگ به داخل کردستان ایران و چشم پوشی از کل امکانات کردستان عراق بیشتر به یک عمل انتحاری شبیه خواهد بود، تا یک سیاست و تاکتیک اصولی و مسئولانه. «سیاست انتظار» و زندگی اردوگاهی درازمدت هم نه تنها با شرکت فعالانه و دخالتگرانه در زندگی سیاسی جامعه در تعارض قرار دارد، بلکه حتی بحرانزا و نیروفرسا هم است، لذا نمی تواند گزینه ای جدی و آگاهانه و درازمدت باشد. از سوی دیگر مبارزه برای رهائی و سعادت مردمان هم تعطیل بردار نیست. حال پرسشی که مطرح می شود این است: آیا اکنون که جنگ مسلحانه به سبب عدم وجود شرایط و کاروسازهای لازم عملاً به چنین بن بست رسیده و یا دست کم برای مدت نامعینی تعطیل شده است، نباید با توجه به اوضاع و احوال جدید در اندیشه پایه ریزی یک استراتژی مبارزاتی نوین بود؟ این یکی از مبرمترین پرسشهایی است که پاسخ می طلبد و احزاب گردی تاکنون تن به طرح و پاسخگویی به آن نداده اند. متأسفانه چنین به نظر نمی رسد که در آینده ای نزدیک این تابو شکسته می شود، بویژه که کم نیستند آنانی که آن را مساوی با «تسلیم طلبی» محسوب و معرفی می کنند.

دیکتاتوری باعث شده که برخی از پدیده های زشت و ناهنجار در جنبش ما پیوسته باز تولید شوند. یکی از این پدیده ها را من مطلق گرایی سنتی می دانم. دومین را سوء ظن امنیتی، سومی را سلطه فرهنگ نظامی گری و چهارمی را - چون آرامش دوستدار - دین خوئی می نامم. تلفیق و ترکیبی نامیمونی از این چهار پدیده و بسی بیشتر فضا و بستری را بوجود آورده که انتقاد و انتقاد پذیری را بسیار مشکل ساخته است. افراد در چنین «فرهنگی» دو دسته اند: دوست و دشمن. جبهه دوست اساساً منتقد و مخالفی نمی شناسد، اگر هم بشناسد «طبیعتاً» دوست نیست، ستون پنجم دشمن است، لذا در رکاب دشمن گام برمی دارد، به نفع دشمن تسلیم طلبی تبلیغ و ترویج می کند. و این چیزی جز ترور و به سلاخه کشیدن شخصیت منتقدان نیست. برخی اوقات واکنشها حتی به این نیز محدود نمی مانند.

در همین فضا و بستر، بسیاری زیر سوال بردن مبارزه مسلحانه از سوی مرا «دشمنی با گرد»، «خیانت به خون شهیدان» و شخصی به نام کاک «هیوا» در وبلاگ شخصی آقای دکتر صلاح الدین خدیو، در بخش «نظر بدهید»، همانطور که در متن ذیلاً آورده شده وی ملاحظه می کنید، «تسلیم طلبی» نامیده است که در سطور پایین تلاش می کنم، به آن پاسخ گویم و امیدوارم مورد توجه مخصوصاً ایشان قرار گیرد. جهت رعایت ادب، وی را بطور مستقیم مورد خطاب قرار می دهم و از کنایه و جملات مجهول امتناع می ورزم.

کاک «هیوا»ی محترم، ایرادی که شما از من گرفته‌اید، در موضع دفاع از جنبش کردی بوده است و این جنبه مثبت موضع شماست. اگر شما در دفاع از من، حقانیت جنبش و حق طلبی کردستان را زیر سوال می‌بردید که وضعیت کاملاً فرق می‌کرد و طبیعتاً نمی‌توانستم، با وصف اینکه از من دفاع هم نموده باشید، از آن خوشحال باشم و با آن مخالفت نکنم. بنابراین هیچ غرض‌ورزی را در اظهارات شما نمی‌بینم، جز اینکه در غم جنبش مردم کردستان هستم و بس. با این وجود، اشکالی که در ایراد شما می‌بینم، این می‌باشد که بدون پاسخگویی به حتی یکی از پرسشهای من خود را خلاص کرده و مرا بطور ضمنی، اما خشن، متهم به تبلیغ برای تسلیم طلبی و دست آخر به سود جمهوری اسلامی نموده‌اید که به هیچ وجه قابل پذیرش نیست. شما باید مستحضر باشید که بسیاری اوقات این مابه‌ازای اعمال و سیاستها و مواضع هستند که به سود این یا آن طرف تمام می‌شوند، نه ظواهر و شعارها. یک مثال، آن گونه که دولت «ضد امپریالیستی» و ضد آمریکایی جمهوری اسلامی ایران به دولت آمریکا سود رسانده، دولت عربستان سعودی هم نرسانده که همواره در جبهه آمریکا بوده است. صدام با حرکات ضد آمریکایی‌اش تازه پای آمریکا را به خاک عراق کشاند. همین طور طالبان با حملات جنونانه‌اش به آمریکا. به همین ترتیب برخی حرکات تند و بحران‌زا - که ظاهراً در ضدیت با جمهوری اسلامی انجام می‌گیرد - می‌تواند حتی دست آخر - خارج از نیت منادیان آن - به سود همین جمهوری هم تمام شود. لذا پرهیز از جنگ مسلحانه در شرایط کنونی نه تنها به سود جمهوری اسلامی نیست، بلکه بر عکس آن می‌تواند وی را در دستیابی به بسیاری از اهدافش یاری رساند.

همانطور که شما به درستی می‌فرمائید، بنده در بیش از یک ربع قرن پیش، در اوان نوجوانی، آن هنگام که (در مقطع وقوع انقلاب) ۱۶ سال بیش سن نداشتم، ابتدا هوادار سازمان چریکهای فدائی خلق ایران بودم و سپس هوادار سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) شدم. این را هیچگاه و در هیچ جایی نه انکار نموده‌ام و نه انکار می‌کنم. تصور نمی‌کنم کسی مرا بشناسد و از این امر - از سوی خود من - آگاه نشده باشد. چه که هم آن هنگام که نظراتم در فضای حاکم وقت پوپولیستی نبود، از اعتقاداتم علنی و شفاف دفاع می‌کردم و چه اکنون که خشونت و جنگ و بگش و ببر همه جا را گرفته است، این کار را می‌کنم. این پیشه یک تسلیم طلب نیست.

من آن هنگام با سواد و شم اندکی که داشتم، معتقد به برپایی یک جامعه سوسیالیستی و بی‌طبقه و بدون استثمار اجتماعی و ملی و قومی و فرهنگی و جنسی ... بودم. رؤیایی جز سعادت مردم در ذهن نداشتم. سرمایه‌داری را موجب و بانی همه ستمهای جامعه خود می‌دانستم. اساساً خصلت و شاخص دوران را تضاد بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم می‌پنداشتم. برای خلاصی از سرمایه‌داری و نیل به سوسیالیسم معتقد به طی دوران گذار و مرحله انقلاب دمکراتیک بودم. ماهیت و مرحله انقلاب ایران را نیز ضدامپریالیستی - دمکراتیک و یا بورژوا دمکراتیک ارزیابی نموده بودم. اعتقاد به پشت‌سرگذاشتن این فاز از طریق یک راه رشد غیر سرمایه‌داری با سمتگیری سوسیالیستی داشتم. برای پیمودن این راه طبقه کارگر و خرده‌بورژوازی را در مبارزه با نظام سرمایه‌داری و امپریالیسم نیروی محرک و پیشبرنده می‌دانستم. از سویی دیگر تحلیل ما این بود که پایگاه طبقاتی سرآمدان دولت جمهوری اسلامی خرده‌بورژوازی و به همین اعتبار مترقی و ضدامپریالیستی است و این حاکمیت احتمالاً با توجه به این خواستگاه و پایگاه و به ویژه با توجه به شرکت طبقات و اقشار زحمتکش در روند انقلاب و در صورت برخی اصلاحات اجتماعی چون اصلاحات ارضی، ملی کردن صنایع، دولتی کردن تجارت خارجی و غیره به سمت سوسیالیسم خواهد رفت و در سیر این روند دیر یا زود رهبری به دست نیروهای پیگیرتر، یعنی سوسیالیستها، خواهد افتاد، به همان شیوه که در برخی از کشورهای جهان سوم این اتفاق افتاده بود.

در عین حال حل مسئله ملی را تابع حل مسئله طبقاتی و به همین اعتبار در گرو پیشرفت بیشتر انقلاب اجتماعی و دگرگونیهای زیربنایی به سوی راه پیش گفته و در نهایت برپایی سوسیالیسم می‌دانستیم. بنابراین ستم ملی را در آن مقطع، در آن مرحله انقلاب و آن فرمایشون اقتصادی - اجتماعی که ما پس از سرنگونی رژیم پهلوی داشتیم، گرچه قابل تخفیف، اما بطور کلی قابل حل نمی‌دانستیم. به ویژه اینکه ملت و مسئله و ستم ملی را حاصل سرمایه و نظام سرمایه‌داری می‌دانستیم و بر این باور بودیم که تا زمانی که نظام سرمایه‌داری برچیده نشده و سوسیالیسم روی کار نیامده، این ستم باقی خواهد ماند. همچنین می‌پنداشتیم که طرح مسئله ملی خصلتی دوگانه و بسته به این دارد که در کدام راستا قرار گیرد؛ ضد امپریالیستی - سوسیالیستی یا امپریالیستی - کاپیتالیستی؟ لذا عمده کردن این خواستها می‌تواند انقلابی باشد یا ارتجاعی.

در مورد مشخص کردستان همواره فدائیان خلق ایران (اکثریت) معتقد بودند که معضل و ستم ملی باید از بین برود، آن هم بر اساس حق تعیین سرنوشت و در نهایت در یک نظام سوسیالیستی. بنابراین نفس مسئله هیچگاه انکار نشد. در رابطه با حزب دمکرات کردستان ایران هم مدعی می‌شد که این راه، راه اصیل این حزب نیست و دکتر اقامسولو آن را به انحراف برده است و هدف یا نتیجه این سیاستها تضعیف انقلاب به کمک نیروهای خارجی است. چنین موضعی هم - چنانچه گفته شد - بر پایه تحلیل ایدئولوژیک و سیاسی از

دوران، راه رشد غیر سرمایه‌داری، طبقات، مرحله و خصلت انقلاب و مسئله و ستم ملی بود، بدین معنی که تحلیل مسائل کردستان تابع تحلیل از جمهوری اسلامی و تحلیل از جمهوری اسلامی تابع تحلیلهای فلسفی و بنیادهای فکری و ایدئولوژیکی بود.

البته که تجربه ثابت نمود که چنین اعتقادات و باورهای بنیادی، که به اعتقاد آن هنگام من مارکسیستی - لنینیستی بودند، اشتباه محض بوده‌اند و به همین اعتبار تحلیلهای منتج از آن نمی‌توانستند درست باشند. من امروز خود را چپ و سوسیال - دمکرات تعریف می‌کنم، اما مارکسیست به معنای سنتی و شرقی آن نیستم، با این وجود که آموزه‌های مارکس را از خیلی جهات علمی، راهگشا و روشنگر می‌دانم. مع الوصف اعتقادی به برپایی سوسیالیسم و نظام اشتراکی و بی‌طبقه ندارم، مسئله ملی را تابع مسئله طبقاتی نمی‌دانم، ضمن اعتقاد به ضرورت پیوند مبارزه ملی در کردستان به مبارزه سراسری و دیگر جنبشهای اجتماعی ایران، وجود احزاب ملی - منطقه‌ای را ضروری می‌دانم، رابطه این احزاب را با هر دولت و نهاد خارجی صرف‌نظر از ماهیت و نیت آن دولت، در چارچوب منافع ملی کردستان بطور کلی منتفی نمی‌نمایم. هر مبارزه ضدامپریالیستی و ضدسرمایه‌داری و ضدغربی را ترقیخواهانه نمی‌دانم، چه بسا ممکن است بسی هم ارتجاعی و عقب‌مانده باشد. جانبدار یک نظام دمکراتیک، فدرال، سکولار در ایران هستم و معتقد هستم، صرف‌نظر از اینکه در چهارچوب ایران باقی بمانیم یا نه، باید نظامی را در کردستان برقرار سازیم که متضمن حقوق ملی - فرهنگی - اقتصادی کردستان، تأمین‌کننده دمکراسی، دولت حقوقی، پیشرفت، عدالت، دولت رفاه و امنیت باشد. مبنای هرگونه تصمیم‌گیری در مورد تعیین سرنوشت سیاسی کردستان را اصل لنینی - نیکسونی حق تعیین سرنوشت ملل می‌دانم. امروز بر این باورم که برقراری هر نظام دمکراتیکی در ایران از جمله و به ویژه از کانال حل مسئله ملی، علی‌الخصوص رفع ستم ملی بر کردستان می‌گذرد. به عقیده من گُرد در ایران حداقل خواسته‌ای که می‌تواند مطرح سازد، فدرالیسم است. به عبارتی دیگر، از نظر من در ایران به دلیل بافت متنوع ملی - قومی - فرهنگی آن هیچ نظام عمیقاً دمکراتیکی بدون فدرالیسم نمی‌تواند روی کار بیاید. دقیق‌تر بگویم: به باور من در ایران دمکراسی بدون فدرالیسم متصور نیست.

معتقدم که باید برای ماندن و همزیستی در ایران دمکراتیک فردا مبارزه نمود، ولی ماندن در چارچوب ایران را به هر قیمت و تحت هر شرایطی، مخصوصاً در صورت ادامه تبعیضات ساختاری درست نمی‌دانم و این را باید با صداقت و صراحت گفت و تبلیغ نمود و به پرنسیپ مبدل ساخت. همچنین از نظر من اهمیت دارد که پروسه «ملت‌سازی» را پیش برد و آن را به سپری سترگ در مقابل شوونیسم فرارویاند.

این بود خطوط فکری آن زمان و این است باورهای کنونی من.

آیا شما این اندیشه‌ها را «تسلیم‌طلبی» می‌دانید؟ نه تفکر آن زمان خود را - با وجود اشتباه بودن فاحش آن از دید کنونی ام - تسلیم‌طلبی قلمداد می‌کنم و نه اندیشه‌های کنونی ام را. با این وجود، اشتباه پیشی و جهان‌بینی فلسفی ام در آن سالهای نوجوانی و جوانی (که استنتاجات و اشتباهات فکری و سیاسی من نیز از آنها ناشی می‌شدند) را در کلیت خود عمده می‌دانم. با این وصف تا جایی که به من مربوط می‌شود، هیچگاه هیچ جنایتی که از سوی حکومت‌های سرکوبگر کردستان سرزده باشد، را نه تنها کتمان نموده‌ام، نه تنها تطهیر نموده‌ام، بلکه بر علیه آن گفته و نوشته‌ام. می‌توانم ادعا کنم که با وجود تمام اشتباهاتی که نموده‌ام و به همین دلیل انتقادات جدی که به خود دارم، دست کم تلاش نموده‌ام، در جستجوی حقیقت باشم، به آرمانهای مردم وفادار بمانم و سفیر و پیام‌رسان مردم بمانم، آن هم در هر بستر سیاسی و چهارچوب جغرافیایی که باشم. تلاش نموده‌ام صداقت و صراحت را فدای هیچ ایده و پرنسیپی نسازم. در همین راستا خود را بخاطر توهمی که سالهای ۶۰ و ۶۱ شمسی به حکومت اسلامی داشتم، سرزنش می‌نمایم، در عین حالی که می‌دانم، من آن هنگام یک جوان کم‌سواد و کم‌تجربه و خام بیش نبودم و ماحصل اشتباهاتم هم در مقام یک هوادار نباید زیاد بزرگ باشد.

کاک «هیوا» گیان، این بیوگرافی بنده بود. چنانچه نکته و نقطه مبهمی در آن می‌بینید، بفرمائید که من توضیح بدهم، هر چند که تصور نمی‌کنم به کسی توضیحی بدهکار باشم.

اما اگر زحمت نیست، نگاهی هم به سازمانها و رهبران سیاسی با تجربه بیانداریم. اگر من با این خامی و جزم‌اندیشی در سالهای نخست حکومت اسلامی، آن هنگام که رژیم هنوز سیمای واقعی خود را برای بسیاری نمایان نساخته بود و در مورد آن تصویر و تحلیل واقعی نداشتم، دکتر قاسملوی کبیر و هوشمند و صاحب آزمون چی؟ وی سالها بعد، آن هنگام که حاکمیت هزاران هزار نفر را به جوخه اعدام سپرده بود، آن هنگام که هزاران نفر از مبارزین گُرد را قتل عام کرده بود، آن هنگام که بخشی از خود آن حاکمیت از آن رویی برگردانده بود، سر میز مصالحه با آنها رفت و دیدیم که چه ناجوانمردانه در خون غلطیده شد. و این البته که اشتباه مرگ‌آوری بود. خیلی‌ها ایراد گرفته‌اند که چرا دکتر قاسملو نکات امنیتی را رعایت نکرد، چرا با چند پاسدار و اطلاعاتی گفتگو کرد... در حالی که همه اینها مسائل فرعی هستند. پرسش اصلی این است که وی چه تحلیلی از حاکمیت داشت، چه توهمی در مورد آن داشت که می‌پنداشت با آن می‌توان توافق و سازش نمود؟

به سراغ حزب مادر پژاک، پ.ک.ک، برویم: این حزب تا همین دو - سه سال پیش هر گُردی را که با جمهوری اسلامی درمی‌افتاد، خائن می‌شمارد، رهبرش خود را ابتدا مارکسیست - لنینیست، سپس پیرو علی معرفی می‌کرد. در مورد آشفتگی این حزب همان بس که بگوییم، ابتدا به چیزی جز سوسیالیسم و کردستان بزرگ راضی نبود، پس از قلع و قمع اکثر دگراندیشان درون جنبش گُرد و حتی درون تشکیلات خود، جنگی فراگیر را علیه دولت ترکیه راه انداخت، این جنگ بعدها با ترور و تهدید و به آتش کشیدن مغازه‌های ترک‌زبانان در آلمان و محل‌های توریستی در ترکیه هم همراه گشت (و حیثیت و اعتباری برای گُرد باقی نگذاشت)، سپس بعد از استیصال رهبرش «دمکراسی و آشتی» این حزب گوش فلک را گُرمی‌کرد، به همه چیز راضی بود جز استقلال و خودمختاری و فدرالیسم، حتی تعدادی از کادرهایش را به داخل ترکیه فرستاد، که هر یک از آنها سال‌های مدیدی زندانی گرفته و کسی هم نه در ترکیه و نه در خارج به استقبال این «حسن‌نیت» نرفت. بعد از آن فدرالیسم را مطرح ساخت، این فدرالیسم کمی بعد به «کنفدرالیسم دمکراتیک» تبدیل گشت، چندین بار مبارزه مسلحانه را قطع نمود و دوباره از سرگرفت، چند بار با احزاب کردستان عراق درگیری وسیع نظامی راه انداخت، در حکومت اقلیم کردستان سهم و ارث می‌خواست، بعد برای آن بخش، چند بار حزب اقماری درست کرد و سپس این کار را برای کردستان ایران نیز نمود! در این حزب برخوردار از پرچم سرخ اکنون دیگر نه خبری از مارکس است، نه لنین، به عوض آن در تلویزیونش تبلیغ و ارشاد اسلامی دیده می‌شود!...

به هر حال امیدوارم این همه تغییر سیاست و زیگزاگ‌ها شما را از پشتیبانی پژاک سرد و مأیوس نکرده باشد... دفاع مشروط از همه احزاب کردی وظیفه من و شماست. اما این دفاع چک سفید و برای در پیش گرفتن هر سیاست و عملکردی نیست. احزاب کردی را می‌توان و باید مورد انتقاد قرار داد. این منش لازمه هر فرهنگ سیاسی سالم است. همچنین باید یک فرهنگ سیاسی نو در درون این تشکیلاتها بوجود آورد. امیدوارم ورود به این حزب چون اسلام جاده یک طرفه نباشد و ترک صفوف آن با تهدید و تعقیب و ترور همراه نباشد، آن طور که بارها در گذشته شاهد آن بوده‌ایم.

کاک «هیوا»ی عزیز، از فرمایشات شما چنین برمی‌آید که شما، هم آن زمان (پس از انقلاب ۵۷) و هم اکنون درست عمل نموده‌اید و در جبهه درستی قرار داشته‌اید. آیا چنین است؟ امیدوارم که چنین باشد. اما احتمال آن ضعیف است. این هم از کاربرد نام مستعار «هیوا» و یا عدم ذکر نام خانوادگی تان مشخص است. می‌توان چنین احتمال داد که شما ایران بوده‌اید و هستید و بدین خاطر هم مجبور شده‌اید به درستی برای در امان ماندن از گزند پلیس سیاسی حکومت چنین نام غیرواقعی یا ناکاملی را برای خود برگزینید. خوب، اگر چنین است نمی‌توانستید در مبارزه حزب دمکرات کردستان و گریلا که به حق از آنها دفاع می‌کنید، شرکت داشته باشید. بنابراین شما با این وجود که می‌دانید مبارزه مسلحانه حزب دمکرات یا گریلا اصولی و برحق است، در آن شرکت نمی‌کنید، و با این کار تان نه تنها به آرمانهای خودتان خدمت نمی‌کنید، بلکه عملاً تسلیم هم شده‌اید. آخر چه سودی دارد که برای شرکت در مبارزه‌ای شعار بدهید، آن هم پشت پرده و بدون اینکه خود حاضر باشید در آن شرکت کنید؟ برای همسایه شعار که نمی‌دهید. اگر هم خارج از کشور هستید، پرسیدنی است که آیا در خارج هم ترس دارید که نام مستعار برای خود برگزیده‌اید؟ یعنی شما حاضر نیستید در خارج هم از باورهای خودتان بطور علنی دفاع کنید؟ به هر حال، آیا در چنین صورتی نمی‌توان گفت که شما در این مبارزه مسلحانه شرکت عملی ندارید؟ پیداست که شما نه آنجا و نه اینجا آماده نیستید برای مردمان، برای آرمان و اعتقاداتان هیچ هزینه‌ای پرداخت نمی‌کنید. آیا شما باید با چنین وضعی دیگران را متهم به تسلیم‌طلبی کنید؟ تمام کسانی که با نوشته‌ها و ترجمه‌های من آشنا هستند، می‌دانند که من چه خصائل خوب و بدی دارم. اما مطمئناً به ذهنشان خطور نخواهد کرد که مرا تسلیم‌طلب بنامند، آن هم به ویژه آنانی که سال‌های سال در سنگر مبارزه مسلحانه نه با شعار، بلکه عملاً شرکت داشته‌اند.

بحث من بر سر تسلیم نبوده و نیست. بحث من تنها بر سر بازبینی راه و شیوه مسلحانه مبارزه است و بس. وانگهی، من نصف آن چیزی را نگفتم که «رهبر» پژاک و گریلا همین دیروز - دیروز در مصاحبه با تلویزیون «صدای آمریکا» گفت. وی چند بار تأکید کرد که آنها حاضرند یک گلوله هم به طرف ایران شلیک نکنند و حتی به کادرها و گریلاهایشان دستور داده‌اند که از درگیری نظامی پرهیز کنند، چنانچه جمهوری اسلامی آنها را توپ باران نکند. وی گفت که اگر جمهوری اسلامی چنین و چنان کند، حتی اسلحه را هم زمین می‌گذارند و ... حال شما مرا تسلیم‌طلب معرفی می‌کنید؟! در ضمن، من جای شما باشم پاسخهایی را به پرسشهای مجری و آن آقای مهرآسا که بلاهت و فضاحت فکری و شووینست و ضدگُرد بودن از تمام وجودش می‌بارید و کاک حاجی از پاسخ به آنها بازمانده بود، می‌نوشتم و برای وی می‌فرستادم، تا در فرصتها و مصاحبه‌های بعدی بتواند از آنها بهره‌گیرد و با جوابهای این چنینی اش خنده مضحک دشمنان و خشم غمخوارانه دوستان گُرد را موجب نگردد. محض اطلاع شما، من تاکنون کسی را ندیده‌ام که صدای اعتراض از وی به خاطر این چند مصاحبه اخیر کاک حاجی (با تلویزیون آلمان، تلویزیون «رؤژ» و تلویزیون «صدای آمریکا») بلند نشده باشد.

از آقای خدیو انتقاد نموده‌اید که چرا مطلب بنده را در وبلاگش آورده است و پرسش نموداید که آیا مقاله‌ای از شما در حمایت از گریلاها را درج می‌کند. خیلی جالب است؛ شما که حاضر نیستید، با نام واقعی تان مطلبی در راستای تفکرات خودتان بنویسید، از کسانی دیگر انتظار دارید که همین مطلب شما را که تازه ممکن است در راستای فکری آنها هم نباشد، در سایت رسمی خودشان منتشر نمایند!!! آخر، بی‌انصافی هم حدی دارد! در ضمن آیا جریانی که شما از آن دفاع می‌کنید، حاضر است یک نقد نرم و متین را در ارتباط با اظهارات آقای اوجلان در مورد کردستان ایران و اهاناتش به پیشروان کرد و سخنان حمایت‌گرایانه‌شان در مورد جمهوری اسلامی، ... چاپ کند؟ آیا حاضر است دست کم به پرسشهای من و امثال من پاسخ گوید؟ اما خدمت شما عرض می‌نمایم که من با کمال میل حاضرم که مقاله مورد اشاره شما در حمایت از جنگ مسلحانه را (که البته آقای حاجی احمدی منکر وجود آن است!) برایتان در سایت خودم درج نمایم، مشروط بر اینکه از لحاظ عفت کلام و کیفیت آن از حداقلی از استاندارد برخوردار باشد.

شما از «خارج نشینی» من هم ایراد گرفته‌اید. اولاً، اینکه من با وجود گذران بیش از نصف زندگی‌ام در دیار غربت مردم و موطنم را فراموش نکرده‌ام و اتفاقاً با گذشت زمان غلظت کردبودن و احساس مسئولیت در مقابل مردم بیشتر هم شده است، اینکه دنبال زندگی خصوصی خودم نرفته‌ام و به نسبت هم‌نوعانم بی‌تفاوت نیستم را قابل نکوهش نمی‌دانم. دوم اینکه، اگر از دور می‌گفتم «لنگش کن!» را ایراد می‌دانستم و نه برعکسش. سوم اینکه اگر خارج‌نشین بودن من که مستقل و منفرد هستم، هیچ ادعا و طلبی از کسی ندارم و عضو هیچ تشکل سیاسی نیستم، باید ایراد باشد، خارج‌نشین بودن نیم قرنی «رهبر» پژاک را چه می‌نامید؟ در ضمن تصور مکنید که آقای اوجلان یک دقیقه هم در مبارزه عملی و مسلحانه شرکت داشته است و تمام این سالها در مهاجرت سوریه نبوده است و ...

در پایان بگویم که من ادعا نموده‌ام که مقاله بنده که طرح چند سوال و ارائه یک نظر کلی و شخصی بیش نبود، علمی می‌باشد. لذا شما به یک نحوی از این لحاظ حق دارید.

۲۸ شهریور ۱۳۸۶

در وبلاگ دکتر صلاح‌الدین خدیو:

«کاک ناصر،

ظاهراً مواضع تسلیم طلبانه‌ی شما را یابانی نیست، چه آن موقع که در کسوت فدائیان اکثریت و در رکاب نیروهای جمهوری اسلامی مبارزات حزب دمکرات را نفی می‌کردید و چه اکنون که در هیات یک روزنامه‌نگار خارج‌نشین به استهزای مبارزات گریلا می‌پردازید. من تعجب می‌کنم از آقای خدیو که چنین مقالاتی را در سایتشان قرار می‌دهند. اگر منظورتان گردش آزاد اطلاعات است، بنده نیز مقاله‌ای در حمایت کامل از مبارزات گریلا نوشته‌ام. آیا امکان درج آن در سایت شما وجود دارد؟ گذشته از این، مقاله‌ی ایرانیور به لحاظ چارچوبهای علمی بسیار ضعیف بود. - نویسنده: هیوا.»